

آخرین تکه را از داخل جعبه خارج کرد و در مشتش گرفت. با درخشش خاصی که در چشمانش بود به سمت پیرمرد رفت و **آخرین تکه** را به او داد.

پیرمرد سرش را بلند کرد و دخترک در لابه لای آدم ها ناپدید شد. پیرمرد از روی صندلی شکسته اش بلند شد و به سمت پسرکی که در گوشه ای از خیابان مشغول واکس زدن بود، رفت و **آخرین تکه** را به او داد. پسرک سرش را بلند کرد و پیرمرد در لابه لای آدم ها ناپدید شد. پسرک واکسی پس از تمام شدن کارش **آخرین تکه** بیسکویت را به دهان برد.. و در میان انبوه آدم ها ناپدید شد.